

مبانی نظری دو رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی در ایران پس از انقلاب

دکتر یحیی فوزی^۱

غلامرضا بصیرنیا^۲

چکیده

این مقاله به بررسی و تبیین مبانی نظری دو رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی در ایران پس از انقلاب پرداخته است و در این زمینه، مبانی نظری این دو رویکرد به مهندسی فرهنگی، بررسی شده است. نتایج این بررسی نشان می‌دهد این دو رویکرد به لحاظ تعریفی که از فرهنگ و مهندسی فرهنگی، انسان، نقش دولت در حوزه فرهنگ و نتیجه دخالت آن در مهندسی فرهنگی جامعه ارائه می‌دهد، با یکدیگر اختلاف مبانی دارند.

واژگان کلیدی

فرهنگ، مهندسی فرهنگی، امام خمینی (ره)، ایران، انقلاب اسلامی.

۱. دانشیار دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)؛

۲. کارشناس ارشد اندیشه سیاسی در اسلام؛

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۱/۱۴ پذیرش نهایی: ۸۸/۳/۱۵

مقدمه

با توجه به ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی، فرهنگ به عنوان مهم ترین عرصه پس از انقلاب، توجه رهبران و مسئولان انقلاب را به سوی خود کشاند، آن چنان که در گفتمان امام خمینی (ره)، فرهنگ و موضوعات مرتبط با آن، به عنوان یک محور مهم و اساسی مطرح شده است. از ابتدای انقلاب، درباره چگونگی رویارویی با فرهنگ، دیدگاه های مختلفی بیان شده است که هریک از این نگرش ها می تواند تأثیرات خاصی در سیاست گذاری های مختلف فرهنگی کشور داشته باشد. برخی متفکران با رویکردی ایجابی از مهندسی فرهنگی دفاع کرده و برخی با رویکردی سلبی به مهندسی فرهنگی از آن به حمایت برخاسته اند که تقابل این دو رویکرد، به مبانی نظری آنها باز می گردد. شناخت مبانی نظری این دو رویکرد به مهندسی فرهنگی در ایران پس از انقلاب اسلامی، در چگونگی رویارویی با فرهنگ و سیاست گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، از اهمیت و ضرورت خاصی برخوردار است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و مقایسه ای، مبانی نظری دو رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی در ایران پس از انقلاب را بررسی می کند.

بحث مفهومی

مفهوم «مهندسی فرهنگی» از لحاظ ساخت و شکل کاربردی، تحت تأثیر مفاهیم و اصطلاحات رایج و معمول در حوزه های علوم تجربی است که معمولاً در آنها برای روشن تر شدن و تثبیت پژوهش ها و یافته های تازه، دست به تولید و ساخت عبارات، مفاهیم و ترکیبات اصطلاحی و واژگانی جدید و احياناً کم سابقه یا حتی بی سابقه می زنند تا از این راه بتوانند هم مفاهیم تازه کشف شده را در قالب این عبارات و اصطلاحات، تعریف و تبیین کنند و هم بر اندوخته های بشری در سایه ابتکار و استفاده از این دست ترکیبات و اصطلاحات بیفزایند. از این رو، ترکیب مهندسی فرهنگی، یک ترکیب قرضی و متأثر از

ترکیبات رایج در علوم تجربی است. البته یک چنین ترکیباتی طبعاً تازه و متعلق به زمان معاصر هم هستند. (بصیرنیا، ۱۳۸۵: ۲۵)

هرچند ارائه هندسه و شکل و طرح کلی یک حرکت کلان فرهنگی و ارائه چشم‌انداز و دورنمای روشنی از زمینه‌ها و بسترهای حرکت، ظرفیت و توان، زیرساخت‌ها و ساختارهای فرهنگی، امری مورد توافق در میان طرفداران دو رویکرد بیان شده است، ولی آنچه که وجه تمایز این دو رویکرد را تشکیل می‌دهد، آن است که مهندسی فرهنگی در حقیقت کوششی برای ایجاد تغییر آگاهانه فرهنگی در راستای تحول موضوع، مطابق خواست و الگوی ذهنی و آرمان‌های برتر موردنظر مدیران فرهنگی کشور است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت مهندسی فرهنگی تلاشی است برای تغییر آگاهانه در زمینه بینش‌ها، احساسات، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، عقاید و سلوک نسبتاً پایدار و بادوام جامعه، مطابق خواست و الگوی ذهنی طراحان مهندسی فرهنگی؛ به این معنا که وقتی در رابطه با موضوعی از مهندسی سخن می‌گوییم، منظور ایجاد تغییری آگاهانه در جریان تحول آن موضوع، مطابق خواست و الگوی ذهنی تصمیم‌گیرنده است. مهندسی فرهنگی فرایندی است در جهت رسیدن به وضعیت مطلوب در آینده که بدون آن، امکان تحقق آن وضعیت وجود ندارد.

این نوع مهندسی، «طراحی» جامع و منسجم «نظام» مدیریت فرهنگی جمهوری اسلامی ایران براساس مبانی این نظام و همچنین تعیین مناسبات آن با دیگر نظام‌های سیاسی، اقتصادی، مدیریتی و حقوقی را مدنظر دارد (غلامی، ۱۳۸۶: ۴۹) و به طراحی، نوسازی و بازسازی سیستم فرهنگ می‌پردازد.

به تعبیری، مهندسی فرهنگی، مهندسی نظام اختیارات و سهم و تأثیر عوامل مختلف فردی و اجتماعی در فرهنگ جامعه است و این امر مستلزم آن است که مهندسی فرهنگی بتواند نظام تمایلات، نظام اندیشه و تفکرات و نظام رفتاری را در سطح فردی و نظام سیاسی،

نظام اقتصادی و نظام فرهنگی را در سطح اجتماعی، در یک سیر تکاملی منسجم و هماهنگ به‌منظور رساندن به وضعیت مطلوب سازمان‌دهی کند. درباره امکان یا امکان‌ناپذیر بودن این نوع مهندسی در فرهنگ، دیدگاه‌های مختلفی در ایران پس از انقلاب وجود داشته است. در مجموع، اگر مهندسی فرهنگی را نوعی اقدامات مدیریتی دولت برای جهت دادن فرهنگ به‌منظور زمینه‌سازی برای ساختن جامعه انسان مطلوب بدانیم، می‌توان گفت بحث مهندسی فرهنگی از یک‌سو متأثر از نوع نگاه به فرهنگ و نوع نگاه به انسان به‌عنوان مهم‌ترین متعلق فرهنگ است و از سوی دیگر، با نوع نگاه به دولت و کارویژه و محدوده وظایف آن ارتباط دارد. بنابراین، این مقاله به مطالعه این سه شاخص می‌پردازد و سپس رویکردهای سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی بر اساس نوع نگرشی به سه مبنای نظری بیان شده، یعنی نوع نگاه به فرهنگ، نوع نگاه به انسان و نوع نگاه به دولت، بررسی خواهد شد.

مبانی نظری دیدگاه‌های مختلف درباره مهندسی فرهنگی

مهندسی فرهنگی دارای دو رویکرد سلبی و ایجابی است که هریک استدلال‌های خاص خود را دارد و این استدلال‌ها نیز بر پایه مبانی نظری خاصی قرار دارد. در واقع این دو رویکرد از دو مبنای فکری مختلف و دو نوع نگاه به ماهیت فرهنگ و ماهیت انسان و نیز نقش دولت در زمینه‌سازی برای رساندن انسان به اهداف متعالی او حکایت می‌کند که در ادامه به بررسی این دو رویکرد و مبانی نظری آنها می‌پردازیم.

مبانی نظری رویکرد سلبی به مهندسی فرهنگی

رویکرد سلبی به مهندسی فرهنگی دارای طیفی از تفکرات مختلف در درون خود است، به‌گونه‌ای که برخی، از نوعی آنارشیزم در حوزه فرهنگ دفاع می‌کنند و برخی دیگر، از ضرورت برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ به حمایت برخاسته‌اند، ولی اکثریت طرفداران این

رویکرد، هرچند برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ را می‌پذیرند، اما آن را در حوزه سخت‌افزاری فرهنگ محدود می‌کنند. با این وجود، وجه مشترک آنها این است که با هرگونه برنامه‌ریزی در حوزه نرم‌افزاری فرهنگ و مدیریت محتوای فرهنگی از سوی نهاد خاصی همچون دولت مخالفند که این مخالفت‌ها ریشه در مبانی نظری متفاوت آنها در این موارد دارد:

۱. نوع نگاه به فرهنگ در رویکرد سلبی

رویکرد سلبی، تصور شکل‌پذیری فرهنگ را با جوهر و ماهیت فرهنگ در تضاد می‌بیند. براساس این رویکرد، فرهنگ دارای هویتی مستقل است؛ یعنی «فرهنگ مظلوفی نیست که بتوان آن را در هر ظرفی ریخت و به هر شکلی درآورد. ازاین‌رو، چند دولتمرد با امکانات محدود دولتی نمی‌توانند به‌راحتی آن را تغییر شکل داده، مسیر آن را دگرگون سازند.» (سلیمی، ۱۳۸۰: ۸۵) طرف‌داران این رویکرد معتقدند که نمی‌توان همواره فرهنگ را در مسند سیاست‌گذاری و مهندسی، از شکلی به شکل دیگر درآورد، بلکه می‌توان با ابزار علم، به شناخت آن نائل شد، ولی این شناخت نه برای دستیابی و کنترل فوری آن، بلکه به منظور دستیابی به جوهر حیات اجتماعی انسان است. (همان: ۸۰)

مطابق نظر طرف‌داران این رویکرد، فرهنگ قابل کمی شدن، محاسبه، کنترل و اندازه‌گیری نیست (سلیمی، ۱۳۸۶) تا بتوان با کمک ابزارهای مختلف، آن را ارزیابی کرد و از حدود موفقیت یا شکست آن مطمئن شد. در این تفکر، تنها مفاهیمی که قابلیت سنجش و اندازه‌گیری را داشته باشند، قابل مهندسی کردن هستند و چون فرهنگ را قابل کمی شدن نمی‌دانند، قابل مهندسی نیز نمی‌دانند.

براساس این نگرش، فرهنگ دارای موجودیتی است که برای پذیرش تغییرات، قابلیت محدودی دارد و نوع و دامنه تغییرات و زمان‌بندی پیش‌بینی شده برای آن، مسائل مهمی در فرایند برنامه‌ریزی به‌شمار می‌آید که محدودیت‌های برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ را نیز مشخص می‌کند. (معیدفر، ۱۳۸۰: ۲۱۷) بنابراین، «فرهنگ در معنای جدید، قابل کنترل و

دگرگونی نیست و نمی‌توان امیدوار بود که همه اهداف از پیش تعیین شده آن - نظیر آنچه برای ساخت یک کارخانه برنامه‌ریزی می‌شود - مطابق پیش‌بینی‌های یک برنامه‌ریزی طی چند سال تحقق یابد. البته بی‌گمان، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در تحقق اهداف مؤثر است، اما این تحقق و تأثیرگذاری قدرت تعیین‌کننده تام و تمام نخواهد بود.» (سلیمی، ۱۳۸۰: ۸۴ و ۸۳) «بنابراین، تغییرات فرهنگ کاملاً تابع ساز و کارهای درونی و تاریخی آن می‌باشد.» (علی‌اکبری، ۱۳۸۰: ۲۱۳)

این رویکرد، عرصه فرهنگ را به جای آنکه مشابه مدرسه و آموزش‌پندارد، مشابه بازار می‌بیند و همان منطق بازار، یعنی مجاز شمردن عرضه هر کالایی که خریدار دارد و ایجاد نیازهای تازه‌ای که به‌رونق تولید می‌انجامد را بر عرصه فرهنگ حاکم می‌داند. (کاشی، ۱۳۸۰: ۵۹)

در این رویکرد، فرهنگ کارکرد هویت‌بخشی و تعیین چارچوب ارزشی برای نظام‌های دیگر اجتماعی را ندارد، به‌گونه‌ای که نظام فرهنگی، نظامی مستقل در کنار دیگر نظام‌های اجتماعی است و نقش تعیین‌بخشی برای نظام‌های دیگر را ندارد. بنابراین، فرهنگ محصول جامعه انسانی، تجربه تاریخی و علایق مشترک انسان‌هاست، نه تجلی خواست و سیاست‌گذاری قدرتمندان. این رویکرد، مرجعیت پیشینی ارزش‌های والا را زیر سؤال می‌برد و سلسله مراتب ارزش‌ها و مراتب اجتماعی تابع این ارزش‌ها را نامقبول می‌شمارد. این الگو در اشکال رادیکال خود، آریستوکراسی امیال را جایگزین آریستوکراسی ارزش‌ها می‌سازد. (همان).

۲. نوع نگاه به انسان در دیدگاه سلبی

این رویکرد، برترین ویژگی انسان را آزادی وی قلمداد می‌کند و بر قوه اختیار و اراده انسان پای می‌فشارد و از خود کفا بودن عقل انسانی در رساندن وی به سعادت طرفداری می‌کند. همچنین با توجه به عقلانیت مستقل و اراده آزادی که برای انسان قائل می‌شود،

انسان‌ها را دارای پیش‌ذهن‌های متفاوتی می‌داند که پارادایم‌های مختلفی در زمان‌های متفاوت بر آنها حاکم است. (زارع، ۱۳۷۹: ۲۸) از این‌رو، از تکثرگرایی فرهنگی حمایت می‌کند. به گفته آنان، به دلیل وجود همین پیش‌ذهنیت‌های متفاوت در انسان‌ها، امکان ایجاد یک وحدت فرهنگی که مورد قبول همگان باشد، وجود ندارد. آنها معتقدند انسان به‌صورت جوهری متفاوت با طبیعت است و تنها موجودی است که حرکات، اعمال و کنش‌هایش معنادار است. پس میان فرد و فرهنگ، رابطه‌ای متقابل برقرار است که بیشتر از آنکه ایستا باشد، پویاست. به گفته آنان، فرد در برابر فرهنگ، منفعل و پذیرنده صرف نیست. آنها می‌گویند اگر چه هر فرهنگی به نوعی برای همه فعالیت‌های زندگی، یک طرح را در اختیار افراد می‌گذارد، ولی فرد متناسب با پایگاه‌های اجتماعی و ویژگی‌های روان‌شناختی خود اعم از سن، جنس، وضعیت اجتماعی و...، الگوهایی را انتخاب می‌کند و برای درونی کردن و زیستن با آن، روش خاص خود را به کار می‌گیرد و متقابلاً بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد. (حبی، ۱۳۸۵: ۸۸) همچنین رشد و تعالی انسان در هر مجموعه‌ای را مرتبط با اختیار و آزادی انسان می‌داند.

براساس این دیدگاه، به دلیل وجود افراد با بینش‌ها و نگرش‌های مختلف، ما با حوزه‌ای متکثر از فرهنگ‌ها روبه‌رو هستیم. به عبارتی، تکثر افراد با اندیشه‌ها، باورها و افکار مختلف، موجبات تکثر فرهنگی را فراهم می‌سازد. از این‌رو، جامعه جدید در سرشت و ذات خود، جامعه‌ای متکثر از نظر فرهنگی است. پس با متکثر قلمداد کردن سرشت جامعه جدید از نظر فرهنگی، هرگونه تلاش مهندسانه برای سامان‌بخشی به این حوزه مطابق با ملاحظات خاص در کوتاه‌مدت و تنها به مدد زور و خشونت امکان‌پذیر خواهد بود. چنین است که این رویکرد، از نظر اخلاقی انجام این الگوی مهندسانه را نامطلوب می‌داند.

۳. نوع نگاه رویکرد سلبی به نقش دولت در حوزه فرهنگ

طرف‌داران رویکرد سلبی معتقدند دولت در حوزه فرهنگ تنها نقش ابزاری دارد. این

دیدگاه همچون برخی دیدگاه‌های نظریه‌پردازان لیبرال دمکرات معتقد است دولت در جامعه تنها وظیفه توسعه فرهنگی را بر عهده دارد و این وظیفه نیز برای آن نیست که خودانگیختگی فرهنگ را مقهور نیازهای دولت سازیم، بلکه برعکس برای این است که وسایل عظیم و قدرت در همه جا حاضر دولت را در خدمت توسعه فرهنگی و گسترش مشارکت مردم در دستاوردهای آن قرار دهیم. (مائو، ۱۳۵۳: ۱۶) بنابراین، به جای اینکه فرهنگ به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف دولت‌ها درآید، دولت در خدمت توسعه فرهنگ و گسترش اندیشه‌های مختلف در جامعه قرار می‌گیرد و وظیفه بسترسازی برای فعالیت فرهنگ‌سازان جامعه را فراهم می‌کند. از این‌رو، سرپرستان امور دولتی باید تنها زمینه و بستر لازم را برای فعالیت فرهنگ‌سازان غیردولتی مهیا سازند. بنابراین، دولت نقش ابزاری دارد. (فاضلی، ۱۳۸۶: ۸) به بیان دیگر، وظیفه دولت زمینه‌سازی برای نشر کتاب و افزایش کتابخانه و سینما و ابزار تولید فرهنگ است، ولی نباید خود در نوع تولیدات فرهنگی دخالتی کند.

رویکرد سلبی برای دخالت نکردن دولت در حوزه فرهنگ دلایلی را بیان می‌کند که بر اساس این دلایل، برای مداخله دولت در حوزه فرهنگ حقی قائل نیست. از نظر این رویکرد، تغییر فرهنگی، خارج از اختیار و اراده دولت است، به گونه‌ای که مدیران فرهنگی و مسئولان کشور، چون خود در درون فرهنگ جامعه زندگی می‌کنند، نمی‌توانند خود را از چارچوب و حصار زمان و مکان خارج سازند و با نگاه افلاطونی بر فراز جامعه بروند و جامعه را هدایت کنند. از این نظر، «ما به عنوان کارگزاران دولت حق نداریم در امور فرهنگی دخالت کنیم.» (اجلالی، ۱۳۸۰: ۲۰۸) این رویکرد نه تنها با توجیه کنترل غیرمستقیم دولت بر فرهنگ موافق نیست، بلکه برعکس، کنترل فرهنگ را به‌طور رسمی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین بلاهای عصرمان، محکوم می‌کند؛ زیرا با توجه به این امر که زندگی فرهنگی مستلزم آزادی پرس‌وجو، انتقاد، نوآوری، بیان و ارتباط است، هم آزادی

هنرمند آفریننده فرهنگ را محدود می‌کند و هم آگاهانه از به وجود آمدن آثار خلاق جلوگیری می‌کند.

دولت به لحاظ حقوقی، حق دخالت در فرهنگ را ندارد؛ زیرا دولت وکیل مردم است، نه قیم و ولی آنها و وکیل نمی‌تواند و نباید چیزی را بر موکل خود تحمیل کند. همچنین دستگاه دولت امکان دسترسی به همه افراد جامعه جهت جلب توجه و مشارکت آنها در فرهنگ را ندارد. (فاضلی، ۱۳۸۶: ۷) از این‌رو، زمانی که امکان دسترسی به همگان نیست، دخالت در فرهنگ، منجر به حاکم شدن فرهنگ گروهی بر گروهی دیگر می‌شود. پس دولت نباید و نمی‌تواند در فرهنگ عمومی دخالت کند؛ زیرا خطر استبداد اقلیت بر اکثریت وجود دارد.

منتقدان ضمن رد دخالت دولت در محتوای فرهنگ و آفرینش فرهنگی، دخالت دولت در فرهنگ را محدود می‌سازند. در اینجا دولت تنها می‌تواند نقش واسطه و حافظ را ایفا کند. به عبارتی، به عنوان «شخص سوم» که از حمایت‌کننده از آفرینندگان و خدمت‌کننده به مصرف‌کنندگان و مخاطبان است. (غلامپور، ۱۳۸۵: ۳۴۹ و ۳۵۰) بر این اساس، فرهنگ عمومی از کنترل و دخالت دولت خارج است و حدود دخالت آن در فرهنگ کاهش می‌یابد.

منتقدان مهندسی فرهنگی نیز میزانی از دخالت دولت در عرصه فرهنگ را می‌پذیرند، به‌ویژه در جوامعی مثل جامعه ایران که زیرساخت‌های مادی حوزه فرهنگ در آن، به‌غایت ضعیف است و باید به کمک برنامه‌ریزی منسجم تقویت شود. از این‌رو، فعالیت دولت برای توسعه فرهنگی ضروری به نظر می‌رسد. توسعه فرهنگی نیز بیشتر جنبه توسعه ابزاری دارد؛ بدین مضمون که اگر توسعه‌ای مشاهده شود، بیشتر در توسعه ابزارهای فرهنگی است. (کوثری، ۱۳۷۹: ۱۶۵) در واقع در این باور، دولت به جای تعمیق نگرش‌ها و توسعه اندیشه‌های فرهنگی، باید به توسعه ابزارهای فرهنگی و بسترسازی برای فعالیت فرهنگی مردم بپردازد و ظرفیت مناسب برای فعالیت فرهنگی مردم را فراهم سازد. در این صورت، مداخله هر مرجعی از جمله دولت در امور دیگران مطرود و ناپسند است و نتیجه دخالت دولت

در مهندسی فرهنگی جامعه به بن‌بست می‌انجامد.

مخالفان شمار ناچیز تالارها و امکانات سینما، تئاتر، امکانات اندک چاپ و انتشار کتاب و مطبوعات، ناکافی بودن تعداد کتابخانه‌های عمومی و... را گویای آن می‌دانند که باید با عزمی جدی به افزایش امکانات مادی لازم در حوزه‌های تخصصی فرهنگ همت گمارد. این دیدگاه، وظیفه اصلی حاکمان سیاست‌گذار را، بسترسازی برای فرهنگ و تأمین امنیت در این حوزه به منظور سیر طبیعی شکل‌گیری و تحول و تکامل فرهنگ می‌داند. بر این اساس، مهندسی نه تنها لازم، که گریزناپذیر و حیاتی است، ولی اگر مهندسان فرهنگی به دنبال کنترل نظام معانی در جامعه باشند، عملاً نتیجه‌بخش نخواهد بود. نظام معنایی شکل گرفته در جامعه، آن هم در عصر کنونی، محصول عوامل متعدد فردی و جمعی و جریان‌های عظیم جهانی است. این نظام‌ها در بستر تاریخ و در فرایند تعامل میان جوامع مختلف شکل گرفته‌اند و با سیاست‌گذاری دولتی تغییر نمی‌کنند. فرهنگ به معنای جدیدش، سیاست‌پذیر نیست و حتی ممکن است در مقابل سیاست‌گذاری‌های رسمی، واکنش منفی نشان دهد. بر این اساس، در شرایط کنونی، اقدام دولتی برای تغییر الگوهای رفتاری و نظام‌های ارزشی موجود در جامعه، به دلیل ماهیت فرهنگ عصر نوین جهانی، نمی‌تواند اقدامی آگاهانه و موفق باشد و چه بسا برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات جهت‌دار در این باره، تأثیر معکوس در جامعه گذارد. (سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۴۸)

«هیچ نهادی از جمله نهاد دولت که دست‌ساخته خود انسان است، نباید و نمی‌تواند از کرامت انسان پیشی گیرد»، (همان) بلکه نقش دولت تا اندازه‌ای است که از طریق آموزش و پرورش، مقدمات خواستن داوطلبانه و بالنده توأم با اشکال را فراهم آورد. (همان) بی‌گمان، حکومت‌ها و دولت‌ها در فرهنگ و شکل‌گیری آن مؤثرند، ولی دولت‌ها هم از فرهنگ زاده شده‌اند (سلیمی، ۱۳۸۲: ۸۰) و تابع فرهنگ هستند. ماهیت دخالت دولت در سیاست‌گذاری باید حداقلی و اصالتاً تنظیمی و به‌صورت خدمات‌دهی، نمادسازی و استخراج و به دور از تضاد

باشد. (سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۲ و ۲۳) تا قدرت در اختیار مردم باشد و دولت بر مردم سلطه نیابد. دولت نباید محتوای فرهنگ را تعیین کند یا درباره ارزش صورت‌های گوناگونی که فرهنگ به خود می‌گیرد یا آثاری که در آن بیان خود را می‌یابد، به داوری بنشیند. به عبارتی، «دولت نباید جهت تلاش‌های آفریننده را تعیین سازد یا بر این تلاش‌ها محدودیت‌هایی تحمیل کند...»

از نظر این رویکرد، «تجربه جامعه ایران نشان داده است که سیاست‌گذاران حوزه فرهنگ نه تنها در تغییر مسیر هدایت فرهنگ جامعه‌شان ناتوان مانده‌اند، بلکه پس از مدتی خود تحت تأثیر فرهنگ جامعه قرار گرفته‌اند. در نتیجه، آنچه بعدها تغییر پیدا کرده است، خود سیاست‌گذاران بودند و این، گویای سیاست‌ناپذیری حوزه فرهنگ به معنای بیشتر گفته شده است». (سلیمی، ۱۳۸۰: ۸۷)

مبانی نظری رویکرد ایجابی به مهندسی فرهنگی

رویکرد ایجابی، رویکردی است که از مهندسی فرهنگی به معنای مذکور یعنی مهندسی ساخت‌افزاری و نرم‌افزاری فرهنگ در کشور حمایت می‌کند، هرچند در میان طرفداران این دیدگاه درباره استراتژی تحقق این امر تفاوت‌هایی وجود دارد، به گونه‌ای که می‌توان گفت برخی قائل به نوعی مهندسی انعطاف‌ناپذیر هستند و گروه دیگری از متفکران که اکثریت طرفداران مهندسی فرهنگی را تشکیل می‌دهند، از نوعی مهندسی انعطاف‌پذیر و به دور از افراطی‌گری با ملاحظه کرامت انسانی و ظرافت‌های حوزه فرهنگی طرفداری می‌کنند. امام خمینی (ره) و آیت‌الله خامنه‌ای را می‌توان از جمله طرفداران دیدگاه اخیر دانست. البته با وجود این تفاوت در استراتژی می‌توان گفت که همه طرفداران مهندسی فرهنگی در مواردی دارای مبانی نظری مشترکی هستند. این موارد عبارتند از:

۱. نوع نگاه به فرهنگ در رویکرد ایجابی

از نظر رویکرد ایجابی، فرهنگ به صورت ذاتی، طالب تبادل، انتقال، ترکیب و آموختن است. فرهنگ امری اکتسابی و آموختنی و امری پویا و در حال تحول و دگرگونی و تغییر است که این تغییرات نیز قابلیت آن را دارد که در جهت خاصی هدایت شود. به گفته آنان، اگر فرهنگ را امری اکتسابی بدانیم، بنابراین می‌توان آن را از راه آموزش به افراد انتقال داد. از این‌رو، قابلیت برنامه‌ریزی را نیز دارد. آنها فرهنگ را زاده دست بشر می‌دانند (فرهنگی، ۱۳۸۶: ۱۴) و معتقدند همین ویژگی‌هاست که از نظر موافقان، فرهنگ را قابل تغییر و مهندسی کرده است؛ زیرا چیزی که قابلیت انتقال و آموختن را داشته باشد، قابلیت مهندسی کردن را نیز دارد. شناخت فرهنگ در این رویکرد برای هدایت آن در جهت مطلوب از طریق شکل دادن به آن است تا آرمان‌های فرهنگی مورد نظر در جامعه جامه عمل بپوشد. از نظر ایجابیون، اگر فرهنگ را آن‌گونه که انسان‌شناسان بر آن تأکید کرده‌اند، امری اکتسابی بدانیم، می‌توان آن را از راه آموزش به افراد انتقال داد. (همان)

در این نگرش، فرهنگ قابلیت سنجش، محاسبه، کنترل، پیش‌بینی و کمی شدن را دارد و می‌توان برای آن برنامه‌ریزی کرد. همچنین فرهنگ را می‌توان با کمک برخی شاخص‌ها و ابزارها سنجید و با هدایت آن به‌سوی فرهنگ مطلوب یا آرمانی به آن شکل داد؛ چون فرهنگ به صورت ذاتی قابلیت انتقال، آموختن، اکتساب و سنجش (بنیانیان، ۱۳۸۶: ج ۲، ۲۸۷ و ۲۸۸) را بر اساس میزانی به نام فرهنگ آرمانی دارد. از این‌رو، قابل شکل‌دهی و سیاست‌پذیری است.

با توجه به تحلیلی که این رویکرد از وضعیت موجود و مطلوب فرهنگی دارد، در منطق خود قائل به وجود یک‌سری ارزش‌های پیشینی است که باید آنها را به‌عنوان «ارزش‌های والا» و آرمان‌های فرهنگی در نظر گرفت و بر اساس آن آرمان‌ها، فرهنگ را مدیریت کرد.

۲. نوع نگاه به انسان در رویکرد ایجابی

در رویکرد ایجابی، تلفیقی از انسان، آرمان‌ها و ایده‌آل‌های او، با تعاریف ارائه شده در هر فرهنگ در آمیخته است که این امر از ارکان آن به‌شمار می‌آید. در رویکرد ایجابی، انسان موجودی دو بعدی است که دارای تمایلات مختلف خیر و شر است و فطرت انسان، تمایل بالقوه وی به سوی کمال محسوب می‌شود. از این‌رو، انسان در بدو تولد همانند صفحه سفیدی نیست، بلکه دارای فطرتی خداجو و کمال‌طلب است که باید تقویت شود. انسان در جست‌وجوی سعادت خویش است و این سعادت دارای دو بعد مادی و معنوی یا دنیوی و اخروی است. تلاش انسان در این راه پیوسته ادامه دارد، ولی انسان به تنهایی و به اتکای خود، قادر به تشخیص سعادت خویش نیست و برای نیل به این سعادت باید نیازهای مادی و معنوی وی برطرف شود. نیازهای انسان‌ها نیز دو دسته‌اند: در یک سر طیف نیازهای واقعی انسان قرار دارند که برای دستیابی انسان به سعادت و کمال ضروری هستند و در سر دیگر، طیف نیازهایی قرار دارند که کاذبند و نه تنها انسان‌ها را به سوی سعادت و کمال رهنمون نمی‌سازند، بلکه مانع دستیابی انسان به سعادت و کمال می‌شوند. پس شناسایی این نیازها گام اول این رویکرد است. از این‌رو، انسان باید نیازهای واقعی خود را بشناسد تا برای برآورده کردن آن بکوشد، ولی باید توجه داشت که انسان به تنهایی قادر به تشخیص نیازهای واقعی خویش نیست و مرجع باصلاحیتی باید سعادت او را تعریف و آن را مشخص سازد و با برآورده کردن نیازهای واقعی او، مانع نیازهای کاذب او بشود. بر مبنای این رویکرد، کنترل نیازها برای رسیدن انسان‌ها به سعادت ضروری است (قاضیان، ۱۳۸۰: ۱۲۲) تا بر این اساس، زمینه سعادت این‌جهانی و آن‌جهانی انسان فراهم شود و این سعادت با سامان‌بخشی به ساختار فرهنگ، ترویج ارزش‌های خاص، عمومیت‌بخشی به الگویی از رفتار با هدف تأمین مقصود معینی در حوزه‌های مختلف جامعه، قابل دستیابی است.

بر اساس این رویکرد، انسان‌ها به‌وسیله عوامل گوناگون و تحت شرایط مختلف، به‌سوی گرایش‌های فرهنگی کشیده می‌شوند و شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بر روی انسان‌ها و فرهنگ آنها تأثیر می‌گذارند که کنترل این عوامل و شرایط، در بهتر زیستن انسان مؤثر است، به گونه‌ای که او را به سوی وضعیت مطلوب رهنمون می‌شود. از این‌رو، رویکرد ایجابی انسان را موجودی حالت‌پذیر و قابل شکل‌دهی می‌داند که می‌توان با کنترل و هدایت عوامل تأثیرگذار بر رفتار و باورهای او، انسان مورد نظر را تربیت کرد.

این رویکرد، بر اساس این نوع نگاه به انسان، مهندسی فرهنگی را لازم می‌داند؛ زیرا معتقد است فرهنگ، شکل‌دهنده به شخصیت انسان‌هاست و دخالت نکردن در آن سبب خارج شدن انسان از دایره حق می‌شود، به گونه‌ای که به گمراهی او می‌انجامد. بنابراین، فرد آزادی دارد، ولی آزادی او در چارچوبی مشخص و معین است.

۳. نوع نگاه رویکرد ایجابی به نقش دولت در حوزه فرهنگ

در رویکرد ایجابی، مهندسی فرهنگی «به‌مثابه هدف سیاست، پیش از آنکه از گزینش سیاست‌گذاران فرهنگی در ایران بعد از انقلاب خبر دهد، حاکی از استلزام برآمده از هدف نهایی نظام اسلامی است. هدف غایی نظام اسلامی، ساختن انسان و جامعه اسلامی به منظور رساندن انسان‌ها به سعادت این جهانی و آن جهانی است. غایت مزبور متضمن برآورده ساختن تمام نیازهای واقعی انسان است. انسان در ساحت اجتماعی به سر می‌برد، [پس] لازم است برای وضع اجتماعی او هم تدبیری اندیشه شود و این وظیفه بر دوش سیاست دولت است» (همان: ۱۲۱) تا با مهندسی فرهنگی، انسان نوعی مطلوب را تربیت کند. به عقیده این گروه، دولت برای متناسب‌سازی حوزه فرهنگی، بر اساس مقتضیات نظام سیاسی، یعنی متناسب با حکومت دینی، باید به مهندسی فرهنگی بپردازد. پس به دلیل حاکمیت حکومت دینی بر کشور، رویکرد انقلاب اسلامی به فرهنگ، متفاوت از دیگر حکومت‌هاست. به گفته آنان،

«حکومت دینی استقرارش بر بنیان‌های اعتقادی مردم است و قدرت سیاسی نظام اسلامی متکی بر حمایت‌های عمیق فرهنگی مردم است. در این جامعه باید فرهنگ، مدیریت شود». (بنیانیان، ۱۳۸۴: ۷۵)

به اعتقاد این گروه، به لحاظ حقوقی دولت، ولیّ مردم است و به دلیل مشروعیت الهی آن، دولت نماینده‌ای از سوی مرجع صلاحیت‌دار برای هدایت انسان‌ها به سوی سعادت است و بدین سان مهندسی فرهنگی در قانون چنین دولتی قرار می‌گیرد. (قاضیان، ۱۳۸۰: ۱۲۵)

بر اساس رویکرد ایجابی، «به همان نسبت که هر کشور و ملتی وظیفه دارد و می‌تواند که محیط‌زیست طبیعی خود را مهندسی و مدیریت کند و برای حیات و رشد خود، آن را از آلودگی‌ها پاک سازد و جلوی ورود آلودگی‌ها و ناپاکی‌های تولید شده در محیط‌های زیست طبیعی دیگر به محیط زیست طبیعی خود را در حد مقدور بگیرد، ملت‌ها وظیفه دارند و می‌توانند نسبت به مهندسی و مدیریت محیط زیست فرهنگی خود اقدام کنند.» (ناظمی، ۱۳۸۶: ۱۸) از این رو، «همان‌طور که دولت‌ها برای اقتصاد، علم، آموزش و پرورش و درمان، سیاست‌گذاری می‌کنند، در مورد فرهنگ نیز سیاست‌هایی طراحی می‌شود. در این میان، برخی دولت‌ها اقدامات سازمان یافته را ترجیح می‌دهند و برخی دیگر، از اشکال انعطاف‌پذیر حمایت می‌کنند و بالاخره پاره‌ای از دول نیز می‌کوشند که فقط مشوق [باشند] و انگیزه فعالیت گروه‌ها و اجتماعات پراکنده را فراهم آورند»، (اجلالی، ۱۳۷۹: ۵۰ و ۵۱) ولی دخالت دولت در فرهنگ با درجات مختلف، در این رویکرد پذیرفته شده است.

ایجابیون معتقدند وظیفه دولت نه تنها بسترسازی برای فعالیت فرهنگی است، بلکه دولت می‌کوشد با مشخص کردن فرهنگ صحیح مبتنی بر آرمان‌های خود، مردم را در جهت پیروی و هم‌سویی با این فرهنگ سوق دهد. از این رو، دولت نقش جهت‌دهنده به جامعه برای نیل به فرهنگ مطلوب را دارد؛ یعنی دولت یکی از مهم‌ترین تکالیفش در

مهندسی فرهنگ کشور، این است که مشخص کند «فرهنگ ملی، فرهنگ عمومی و حرکت عظیم درون‌زا و سیورورت‌بخش و کیفیت‌بخشی که فرهنگ نامیده می‌شود و در درون انسان‌ها و جامعه به وجود می‌آید، چگونه باید باشد». (در محضر ولایت، ۱۳۸۳)

این رویکرد، مهم‌ترین وظیفه متولیان دولتی عرصه فرهنگ را سیاست‌گذاری درست برای شکل دادن به فرهنگ جامعه بر اساس اهداف از پیش تعیین شده می‌داند که بر این مبنا، دولت باید مانند دست محافظی، از فرهنگ حمایت کند. همچنین هنگامی که افراد در خانواده، ازدواج، کسب، لباس پوشیدن، سخن گفتن و تعامل اجتماعی خود، با یک فرهنگ حرکت می‌کنند، دولت و مجموعه حکومت نمی‌تواند خود را از این موضوع برکنار بدارد و بگوید بالاخره فرهنگی وجود دارد و مردم به چیزی فکر می‌کنند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۱/۹/۲۶) از این‌رو، دولت به صورت روشمند و قانونمند و کاملاً مدبرانه و عاقلانه مسئولیت دارد فرهنگ را بشناسد و اگر ناصواب است، آن را اصلاح کند و اگر ضعیف است، به تقویت آن بپردازد و اگر افرادی در آن نفوذ دارند، دست آنها را کوتاه کند. بر این اساس، دولت در اینجا دو مسئولیت مهم بر عهده دارد که در وهله نخست، شناسایی و مشخص کردن فرهنگ صحیح و اصلاح فرهنگ ناصحیح و در وهله دوم، مدیریت فرهنگی و مهندسی فرهنگی جامعه برای رفتارسازی و پیاده‌سازی این فرهنگ صحیح در جامعه است.

رویکرد ایجابی به مهندسی فرهنگی، به دولت به‌عنوان مرکز و محور نظام اجتماعی می‌نگرد. در این دیدگاه، دولت به‌عنوان بزرگ‌ترین نهاد در نظام موازنه اجتماعی، مسئولیت سرپرستی و تکامل ساختارهای اجتماعی را بر عهده دارد. از این‌رو، دولت نه تنها متولی تعالی فرهنگ، بلکه سرپرست رشد و تکامل همه ابعاد اجتماعی حیات بشری است. به همین دلیل، اصولاً برنامه‌ریزی‌های فرهنگی، نه تنها جدا و مستقل از تأثیرات دولت نیست، بلکه به دلیل جایگاه خاص دولت به‌عنوان سرپرست و هدایت‌کننده جامعه، حوزه

فرهنگ و مهندسی فرهنگی تحت تأثیر این نهاد اجتماعی قرار دارد. از این رو، وظیفه مهندسی فرهنگی به شکل متمرکز بر عهده دولت است.

بررسی تطبیقی دو رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی

در این مقاله، به مبانی نظری دو رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی اشاره شد و با توجه به اینکه مهندسی فرهنگی را نوعی اقدام مدیریتی از سوی دولت برای جهت دادن به فرهنگ به منظور زمینه‌سازی برای ساختن جامعه و انسان مطلوب تعریف کردیم، بنابراین، به بررسی هریک از رویکردهای سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی بر اساس سه شاخص مهم مهندسی، یعنی فرهنگ، انسان و دولت، پرداخته شد و نوع نگاه هریک از دو رویکرد مذکور به این سه مقوله مهم مبنایی بیان گردید؛ زیرا بحث مهندسی فرهنگی از یک سو متأثر از نوع نگاه به فرهنگ و همچنین نوع نگاه به انسان به عنوان مهم‌ترین متعلق فرهنگ است و از سوی دیگر، به نوع نگاه به دولت و کارویژه و محدوده وظایف آن ارتباط دارد.

اکنون با یک بررسی تطبیقی درباره این سه مقوله به این نتیجه رسیدیم که این دو رویکرد درباره مبانی مذکور، تفاوت‌های مهم و جدی دارند که عبارتند از:

۱. نوع نگاه این دو دیدگاه به فرهنگ کاملاً متفاوت است، به گونه‌ای که مخالفان مهندسی فرهنگی از نوعی تصلب در حوزه فرهنگی و عدم امکان شکل‌پذیری گسترده آن با اقدامات مهندسی سخن می‌گویند و معتقدند که فرهنگ، قابلیت محدودی برای پذیرش تغییرات دارد و تغییرات فرهنگی کاملاً تابع ساز و کارهای درونی تاریخی است، ولی موافقان مهندسی فرهنگی بر این باورند که فرهنگ امری متحول، پویا و قابل شکل‌دهی است. بنابراین، سیاست‌پذیر است و قابلیت مدیریت‌پذیری در جهت خاصی را دارد. این دو نگاه به فرهنگ سبب دو نوع سیاست امکان یا عدم امکان مهندسی در حوزه فرهنگ شده است.
۲. نوع نگاه این دو دیدگاه به انسان به عنوان مهم‌ترین متعلق مصرف‌کننده کالای

فرهنگی نیز متفاوت است، به گونه‌ای که مخالفان مهندسی فرهنگی با تأکید بر اینکه انسان موجودی آزاد، مختار و دارای عقل مستقل است، معتقدند هر نوع نگاه مهندسی فرهنگی می‌تواند آزادی و استقلال انسان را به خطر اندازد که این امر با طبیعت آزاد انسان منافات دارد و نیز بر این باورند که این تعارض‌ها، هر نوع اقدام مهندسی در حوزه فرهنگ را ناکام خواهد گذاشت. بنابراین آنها با توجه به تمایلات مختلف انسان‌ها، از نوعی تکثرگرایی در حوزه فرهنگ به حمایت بر می‌خیزند و مهندسی فرهنگی و تلاش برای همسان‌سازی فرهنگی در جامعه را مردود می‌دانند.

موافقان مهندسی فرهنگی ضمن تأکید بر ماهیت دوگانه وجود آدمی و تمایلات متعارض او به خیر و شر، بر این باورند که آزادی و اختیار انسان موهبتی الهی به منظور رساندن انسان به سعادت است. بنابراین، این موهبت‌ها در محدوده فرامین الهی قرار دارد تا بتواند راه را برای تسلط تمایلات فطری و الهی انسان‌ها فراهم آورد و انسانیت انسان شکوفا شود. بنابراین، رها کردن انسان می‌تواند به تسلط نفس سرکش و سرکوب تمایلات او منجر شود که این امر نمی‌تواند انسان را به سعادت برساند.

۳. در شاخص سوم، یعنی نقش دولت در حوزه فرهنگ، این دو دیدگاه تفاوت‌هایی اساسی دارند. مخالفان مهندسی فرهنگی هرچند عمدتاً از دخالت حداقلی دولت در حوزه فرهنگ دفاع می‌کنند، ولی این دخالت را در توسعه بسترسازی برای امور فرهنگی و توسعه سخت‌افزاری این حوزه محدود می‌دانند و بر این اساس معتقدند که دولت باید برای گسترش مراکز فرهنگی همچون کتابخانه‌ها، سینماها، تئاتر و نشر کتاب و مطبوعات، اقداماتی انجام دهد و به حمایت از صاحبان آنان بپردازد. همچنین تلاش کند تا از این حوزه پشتیبانی کند، ولی حق ندارد در محتوای فرهنگ دخالت و آن را جهت‌دهی کند. این گروه، هرگونه دخالت دولت در محتوای فرهنگ را سبب خدشه‌دار شدن امور فرهنگی و تصلب آن حوزه می‌دانند. در واقع، آنها با تأکید بر اینکه هیچ قدرتی نمی‌تواند معیاری برای حق و باطل تعیین کند،

معتقدند که عقل جمعی مردم و میزان تقاضای آنها نسبت به کالاهای خاص فرهنگی، بهترین معیار برای این امر است و دولت نباید جهت‌گیری‌های خاصی را برای این عرصه تعیین کند و آن را به سمت و سوی خاصی پیش برد. در حقیقت، تأکید بر نوعی نسبی‌گرایی، منجر به اعتقاد به پلورالیسم معرفتی می‌شود که این نسبی‌گرایی و پلورالیسم معرفتی، هر گونه تعیین حق برای دولت و اشخاص را به منظور هدایت فرهنگ جامعه در مسیر خاص نفی می‌کند و بر این اساس معتقد است دولت نباید این عرصه را در اختیار بگیرد.

در مقابل، رویکرد موافق با مهندسی فرهنگی معتقد است دولت هم در عرصه سخت‌افزاری و پشتیبانی باید فرهنگ را تقویت کند و هم در عرصه نرم‌افزاری و تعیین محتوا برای آن باید فعال باشد و با توجه به اینکه مهم‌ترین هدف دولت اسلامی، ایجاد زمینه برای پرورش انسان است، از این‌رو، ایجاد جامعه‌ای که بتواند با فرهنگی مناسب، رسیدن به سعادت را برای انسان هموار سازد، در اولویت است.

این گروه بر این باورند که شریعت، راه رسیدن به سعادت را مشخص کرده است، به گونه‌ای که اجرای دستورات الهی می‌تواند زمینه‌ساز رسیدن انسان به سعادت باشد. بنابراین، دولت اسلامی با دمیدن روح شریعت در عرصه‌های مختلف، از جمله فرهنگ و نیز تقویت مبانی دینی، باید راه را برای ایجاد جامعه‌ای سالم، تقویت فطرت الهی انسان‌ها و در نهایت، حرکت آنها به سوی کمال فراهم آورد.

در واقع، این گروه با تأکید بر ماهیت و هدف دولت در اسلام، هر گونه بی‌تفاوتی دولت در این عرصه را مردود می‌دانند و معتقدند باید دولت در این امر به صورت جدی وارد شود و فرهنگ را در مسیر فرهنگ اصیل اسلامی مهندسی کند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مجموع در این مقاله مبانی نظری دو رویکرد سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی مورد

بررسی قرار گرفت بر اساس آنچه که در بحث مفهومی بیان شد اگر مهندسی فرهنگی را نوعی اقدامات مدیریتی دولت برای جهت دادن فرهنگ به منظور زمینه‌سازی برای ساختن جامعه انسان مطلوب بدانیم می‌توان گفت بحث مهندسی فرهنگی از یکسو متأثر از نوع نگاه به فرهنگ نوع نگاه به انسان به عنوان مهم‌ترین متعلق فرهنگ در ارتباط است و از سوی دیگر به نوع نگاه به دولت و کار ویژ[و محدوده وظایف آن ارتباط دارد بنابراین در این مقاله این سه شاخص مورد مطالعه قرار گرفت و رویکردهای سلبی و ایجابی به مهندسی فرهنگی براساس نوع نگرشی به سه مبنای نظری مذکور یعنی نوع نگاه به فرهنگ، نوع نگاه به انسان و نوع نگاه به دولت مطالعه گردید.

براساس نتایج بدست آمده از این بررسی توصیفی تطبیقی که در مقاله ذکر شد می‌توان گفت که این دو رویکرد در خصوص مبانی مذکور دارای تفاوت‌های مهم و جدی می‌باشند. از یک‌سو در مورد نوع نگاه به فرهنگ دارای دو دیدگاه کاملاً متفاوت می‌باشند در حالی که مخالفان مهندسی فرهنگی معتقدند که تغییرات فرهنگی کاملاً تابع ساز و کارهای درونی و تاریخی است و سیاست‌ناپذیر است. اما موافقان مهندس فرهنگی معتقدند که فرهنگ قابل شکل‌دهی است. بنابراین سیاست‌پذیر و قابلیت مدیریت‌پذیری در جهت خاصی را دارد. از سوی دیگر در مورد نوع نگاه به انسان به عنوان مهم‌ترین متعلق مصرف‌کننده کالای فرهنگی نیز دو نوع نگاه متفاوت در بین این دو دیدگاه، وجود دارد در حالی که مخالفان مهندسی فرهنگی معتقدند که هر نوع نگاه مهندسی فرهنگی با طبیعت آزاد انسان منافات داشته و در نهایت نیز این تعارض‌ها هر نوع اقدام مهندسی در حوزه فرهنگ را ناکام خواهد کرد. اما موافقان مهندسی فرهنگی معتقدند که رها کردن انسان می‌تواند به تسلط نفس سرکش و سرکوب تمایلات او منجر شود که این امر نمی‌تواند انسان را به سعادت برساند. و در نهایت نیز در مورد شاخص سوم یعنی نقش دولت در حوزه فرهنگ این دو دیدگاه دارای تفاوت‌های اساسی می‌باشند مخالفان مهندسی فرهنگی عمدتاً دخالت دولت را محدود در

توسعه بسترسازی برای امور فرهنگی و توسعه سخت‌افزاری این حوزه می‌دانند اما در جهت مخالف، رویکرد موافق با مهندسی فرهنگی معتقد است دولت هم در عرصه سخت‌افزاری و پشتیبانی باید فرهنگ را تقویت کند و هم در عرصه نرم‌افزاری و تعیین محتوا برای آن باید فعال باشد در واقع این گروه با تأکید بر ماهیت و هدف دولت در اسلام، هرگونه بی‌تفاوتی دولت در این عرصه را مردود می‌دانند.

و به همین دلیل حمایت و یا مخالفت با مهندسی فرهنگی در این دو رویکرد با مبانی نظری آنها بر می‌گردد. که پذیرش هر یک از این مبانی تبعات خاص خود را به دنبال دارد و چگونگی مواجهه با فرهنگ و سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران نیازمند نقد عالمانه و دقیق هر یک از این مبانی می‌باشد.

فهرست منابع و مآخذ

۱. اجلالی، پرویز، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران، تهران، نشر آن، ۱۳۷۹.
۲. _____، «مفهوم و انواع برنامه‌ریزی»، مجموعه مقالات جامعه و فرهنگ، جلد اول، تهران، انتشارات آرون، ۱۳۸۰.
۳. بصیرنیا، غلامرضا، «گفتمان نو در حوزه فرهنگ»، نشریه مهندسی فرهنگی، شماره اول، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۵.
۴. بنیانیان، حسن، «مصاحبه با مهندس بنیانیان»، فصلنامه فرهنگ عمومی، شماره دو، تهران، شورای فرهنگ عمومی، ۱۳۸۴.
۵. _____، «مهندسی فرهنگی از نظر تا عمل در جامعه ایران»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، جلد دوم، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۶.
۶. پوراحمدی، حسن، و یحیی، فوزی، گفتمان اصلاحات ایران، تهران، سازمان بسیج اساتید، ۱۳۸۲.
۷. پیروزمند، علیرضا، و شیده، صادقی، «چیستی فرهنگ و چگونگی تغییرات آن»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، جلد اول، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۵.
۸. حبی، محمدباقر، «مبانی روانشناختی مهندسی فرهنگ»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۵.
۹. حبی، نادر، «آموزش و پرورش و اعتلای فرهنگ: ضرورت تحول در دیدگاه‌های برنامه درسی»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، جلد دوم، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۵.
۱۰. حدیث ولایت، لوح فشرده شامل مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری، تهران، مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
۱۱. دانشگاه تمدن‌ساز، تهران، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۶.
۱۲. در محضر ولایت، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۱.

۱۳. _____، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۴. _____، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۵. ذوعلم، علی، «فاصله جامعه ما با آرمان‌های فرهنگی انقلاب»، مجموعه مقالات فرهنگ، جامعه، انقلاب، تهران، انتشارات کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴.
۱۶. زارع، عباس، آخرین انقلاب قرن، جلد اول، تهران، انتشارات معارف، ۱۳۷۹.
۱۷. سلیمی، حسین، «سیاست‌پذیری فرهنگ»، مجموعه مقالات همایش سیاستگذاری و فرهنگ در ایران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۸. _____، «میزگرد مهندسی فرهنگی و جهانی شدن»، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۶.
۱۹. سیف‌زاده، حسین، «سیاستگذاری فرهنگی و میزان مداخله دولت در آن؛ تأملی نظری»، مجموعه مقالات همایش سیاستگذاری و فرهنگ در ایران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲.
۲۰. شفیع‌آبادی، عبدالله و غلامرضا، ناصری، نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
۲۱. صادقی رشاد، علی‌اکبر، «گفت‌وگو با نشریه مهندسی فرهنگی»، شماره سوم، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، (۱۳۸۵).
۲۲. علی‌اکبری، محمدعلی، «محدودیت‌های برنامه ریزی فرهنگی»، جامعه و فرهنگ، جلد اول، تهران، انتشارات آرون، ۱۳۸۰.
۲۳. عیوضی، محمدرحیم، «ضرورت تفسیر جدید مهندسی فرهنگی»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، جلد اول، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۶.
۲۴. غلامپور، ابراهیم، «جایگاه دولت در عرصه فرهنگ»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی فرهنگی، جلد اول، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۵.
۲۵. غلامرضا کاشی، محمدجواد، «سیاست‌گذاری اقتدارگرایانه و دمکراتیک فرهنگی»، مجموعه مقالات سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران امروز، تهران، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۸۲.

۲۶. غلامی، رضا، «پژوهش در نقشه مهندسی فرهنگی»، ماهنامه زمانه، شماره ۵۸، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۷. فاضلی، نعمت‌الله، جزوه درسی برنامه‌ریزی و سیاست فرهنگی، تهران، گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۶.
۲۸. فرهنگی، علی‌اکبر، «میزگرد مهندسی فرهنگی و جهانی شدن»، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۶.
۲۹. قاضیان، حسین، «بن بست سیاست فرهنگی در ایران امروز»، مجموعه مقالات همایش سیاست‌گذاری در ایران امروز، تهران، انتشارات باز، ۱۳۸۰.
۳۰. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، مجلس شورای اسلامی.
۳۱. کارل آکسیس، انسان موجود ناشناخته، ترجمه عنایت، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
۳۲. کاشی، محمدجواد غلامرضا، «اخلاق و برنامه‌ریزی فرهنگی»، فصلنامه فرهنگ عمومی، شماره ۳۳، تهران، شورای فرهنگ عمومی، ۱۳۸۱.
۳۳. کوثری، مسعود، مشارکت فرهنگی، تهران، نشر آن، ۱۳۷۹.
۳۴. مائو، رنه، «مسایل و چشم‌اندازهای فرهنگ در جهان کنونی»، ترجمه آدینه، فصلنامه فرهنگ و زندگی، شماره اول، بی‌تا.
۳۵. مسجد جامعی، احمد، «گفت‌وگو با فصلنامه فرهنگ عمومی»، شماره سی و سه، تهران، شورای فرهنگ عمومی، ۱۳۸۱.
۳۶. معیدفر، سعید، «تبیین جامعه شناختی تقدم مصالح فردی بر مصالح جمعی در ایران»، جامعه و فرهنگ، جلد دوم، تهران، انتشارات آرون، ۱۳۸۰.
۳۷. ناظمی، مهدی، تحلیلی بر دیدگاه‌های مقام معظم رهبری در مورد مهندسی فرهنگی، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۶.